

سیر تفسیر در ساحت اسلام

تأملاتی درباره گفتمان معاصر قرآن‌شناسی در غرب



مهرداد عباسی

محقق و مترجم مطالعات اسلامی

۴

مطالعات قرآنی غربیان در این دو قرن اخیر را باید به‌مثابه پدیده‌های مدرن دید که دغدغه‌هایی متفاوت با فعالیت‌های مسیحیان و غربیان در ادوار پیشین دارد. ویژگی متمایز سده‌های نهم تا پانزدهم میلادی غلبه ادبیات جدلی و ردیف‌نویسی‌ها و دفاعیه‌نویسی‌ها بود و مسیحیان حملات تند و گزنده‌ای به قرآن و شخصیت پیامبر داشتند. آثار باقی‌مانده از این دوران عمدتاً رده‌هایی است که از جانب مسیحیان علیه مسلمانان و بالعکس نوشته می‌شدند و عمده بحث‌ها حول موضوع توحید و تثلیث از یک‌سو و نزاع بر سر اصالت و توافقت متن مقدس از دیگر سو می‌گشت. نوع مکتوبات از هر دو سو به هدف اسکات خصم و به روش جدل و دفاع از دین خود در برابر دین دیگری بود. در آن دوره، تمدن اسلامی حرفه‌های زیادی برای گفتن داشت و جهان اسلام خود صادر کننده دانش و فرهنگ بود، چنانکه قرن چهارم هجری/پانزدهم میلادی را دوره رنسانس اسلامی یعنی دوره نوزایی و شکوفایی علم در جهان اسلام خواندند.

آغاز اسلام‌شناسی

در قرن پانزدهم، فروپاشی امپراتوری روم به دست امپراتوری عثمانی تلنگری بزرگ برای مسیحیان بود. مسیحیان در پی شکست از مسلمانان به مطالعه - به تعبیر خودشان - «دین ترک‌ها» پرداختند تا بدانند دین این مسلمانان به آنان چه می‌گوید و چگونه بر این‌ها اثر گذاشته است که تا این اندازه شجاعانه و جسورانه مبارزه می‌کنند. می‌دانیم که از آن دوره به این سو تحولات فراوانی در اروپا اتفاق افتاد. عصر روشنگری، پیشرفت‌های علم و تکنولوژی، نهضت اصلاح دینی که در قرن شانزدهم آغاز شد، پدید آمدن فلسفه‌های جدید، تأسیس دانشگاه به معنای مدرن کلمه و نظایر اینها که در نهایت «تمدن جدید غرب» و مفهومی عام با عنوان مدرنیته را شکل داد. این تحولات مهم فکری و تاریخی در نوع نگاه غربیان به دین به‌طور کلی و بروز نظریه‌ها و ظهور اندیشه‌های جدید دینی تأثیر شگرفی گذاشت. از قرن شانزدهم و هفدهم به بعد گفتمان علمی کم‌کم جای خودش را باز می‌کند، و گفتمان «شرق‌شناسی» در سده‌های هجدهم و نوزدهم به‌تدریج از دل همین دوره بیرون می‌آید و تثبیت می‌شود. در این دوره، مطالعات ادبی و فیلولوژی زبان‌های سامی برخی دانشمندان مسیحی و یهودی را به این سمت سوق داد که قرآن را به مثابه یک متن ببینند. در شهرهای مهم اروپا دانشکده‌ها و دپارتمان‌های شرق‌شناسی تأسیس می‌شود و مطالعه دانشگاهی شرق و اسلام آغاز می‌شود و گرایش به ترجمه قرآن به زبان‌های اروپایی فزونی می‌گیرد. هم‌زمان غربیان در همین دانشکده‌ها به این فکر افتادند که در درجه اول خود قرآن و در درجه بعد منابع اسلامی را به زبان اصلی عربی و دیگر زبان‌های جهان اسلام بخوانند و در نتیجه، بخش عمده‌ای از برنامه درسی شرق‌شناسی به آموزش زبان عربی و زبان‌هایی چون فارسی و ترکی اختصاص یافت.

غربیان شرق‌زده

نیمه اول قرن نوزدهم نقطه عطفی در مواجهه غربیان با اسلام و قرآن است. نخستین ویژگی رنگ‌باختن انگیزه‌های قرون وسطایی است. نظریات علمی و فلسفی، فارغ از صحت و سقم آنها، جانشین دکمای دینی و تعصبات مذهبی می‌شود. در سه، چهار قرن گذشته ما (یعنی جهان اسلام) در بسیاری زمینه‌ها حرف جدیدی برای گفتن نداشتیم و در مقابل، دنیای غرب در اوج اقتدار علمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی قرار گرفت و دستاوردهای این دنیای جدید محصولاتی نوین برای ساکنان جهان اسلام به همراه آورد. حقایق تلخی همچون استعمار و تشریح همگی شاید پیامدهای این عدم توازن علمی و فرهنگی در عالم بود. وقتی تمدنی بی‌رقیب می‌شود، به‌تدریج به این فکر می‌افتد که به بخش‌های دیگر دنیا برود و آنجا را بیشتر و بهتر بشناسد. شاید پدیده «استشراق» را از این منظر هم بتوان دید. به‌راستی می‌توان نشان داد که این غربیان شرق‌گرا یا شیفته شرق یا شاید بشود گفت «شرق‌زده» (در برابر اصطلاح «غرب‌زده») در بسیاری موارد انگیزه‌های علم‌دوستانه و حقیقت‌جویانه‌ای داشته‌اند، هرچند ممکن است اشتباهاتی کرده باشند یا نتایج تحقیقاتشان مورد استفاده سازمان‌های سیاسی و

حتی امنیتی غربی قرار گرفته باشد، چنانکه شاید حتی گاه برخی از آنها آگاهانه چنین خدمتی را به کشور متبوع‌شان کرده باشند.

نهضت اصلاح دینی

رخداد مهم دیگر در طی چند سده گذشته نهضت اصلاح دینی بود. از جمله پدیده‌های هم‌زمان با این نهضت و نیز از نتایج روشن‌گری همچنین می‌توان به جریان «قادی کتاب مقدس» (و به‌ویژه نقد تاریخی و ادبی) اشاره کرد، به این معنا که برخی از اندیشمندان غربی از متألّهان و فیلسوفان آنها به سراغ تجزیه و تحلیل متن عهدین رفتند. اگر چه کسانی هم با این کار مخالفت داشتند، رفته‌رفته جریان نقد تاریخی کتاب مقدس به جریانی شناخته‌شده در مطالعه کتاب مقدس تبدیل شد.

غلبه گفتمان علمی بر گفتمان دینی

ویژگی مهم دیگر در قرن نوزدهم و بیستم غلبه گفتمان علمی بر گفتمان دینی در پژوهش‌های آکادمیک غربی است. یکی از نتایج این پدیده کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های دینی در بررسی متن مقدس است، چنانکه در غالب موارد رهیافت پژوهش‌گر علمی است و باید آن را به مثابه فعالیت آکادمیک در نظر گرفت. ما در کشور اسلامی خودمان دانشکده‌ها و گروه‌های مختلفی داریم که در آنها مسیحیت و یهودیت و آیین بودا و زردشتی را مطالعه می‌کنیم. چنانچه کسی از ما امروزه مثلاً راجع به آیین بودا تحقیق کند معنایش این نیست که می‌خواهد بودایی شود یا می‌خواهد با اطلاع از جزئیات آیین بودا یا مثلاً یهودیت و مسیحیت ضربه‌ای به آنها بزند. خود این هم در دوره جدید فرآورده‌های غربی است که در محافل آکادمیک دانشکده‌ها و گروه‌های دین‌پژوهی مدرن شکل گرفته است. باید اذعان کنیم که ما در اینجا رشته مطالعات ادیان (یا «لیجس استادیز») داریم آن را هم مثل خود «انگشگاه» از فرنگی‌ها گرفته‌ایم. مطالعه علمی ادیان خود پدیده‌های غربی در دوره مدرن است که شاخه‌هایی چون تاریخ ادیان، مطالعه مقایسه‌ای ادیان، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی دین و نظایر اینها را در بر می‌گیرد. امروزه هیچ عجب نیست که یک مسیحی یهودیت بخواند، یک مسلمان مسیحیت بخواند، و البته یک یهودی مسیحی بماند و هر غیرمسلمان دیگری اسلام بیاموزد. در واقع، مطالعه آکادمیک یک دین فارغ از دین و هویت شناسنامه‌ای و آبا و اجدادی فرد است. آیا ما امروزه مطالعات اسلامی و قرآنی را به نحوی عرضه می‌کنیم که مخاطب آن بتواند از هر دین و هر فرقه‌ای باشد یعنی مسلمان سنی باشد یا شیعه، یهودی باشد یا مسیحی، بودایی باشد یا زردشتی، یا حتی لادری باشد؟ در یک کلام، چنانچه فارغ از پیش‌فرض‌های دینی گویند و شنونده درباره موضوعات و مسئله‌ها و نتایج پژوهش دینی سخن بگویم، آن‌گاه وارد گفتمان علمی شده‌ایم.

انگیزه‌ها و اهداف

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی، بجاست که اندکی هم درباره برخی نکات ناظر به انگیزه‌ها و اهداف غربیان از مطالعات قرآنی سخن بگویم. از پرسش‌های پرسامد در این ارتباط این است که انگیزه این افراد غیرمسلمان اگر سیاسی و دشمنی با دین اسلام نیست پس چه می‌تواند باشد. چنانکه گفتم، در دوره‌های تاریخی حتماً از نتایج تحقیقات شرق‌شناسان خواهان‌خواه برای تسلط بیشتر بر کشورهای اسلامی استفاده شده، اما این بدان معنا نیست که همه مستشرقان انگیزه‌های سیاسی داشته‌اند. این خاصیت علم است که به انجای گوناگون می‌توان از نتایج آن بهره برد. اگر مستشرفی با زحمت فراوان اطلاعاتی درباره یک کشور اسلامی گردآورد شما نمی‌توانید مانع دیگران شوید که از آن اطلاعات بهره بگیرند. در یک کلام، بهتر است کمی از «تئوری توطئه» دور شویم و با تأمل و تأنی بیشتری به موضوع نگاه کنیم. از این گذشته، باید به مغالطه «خلط انگیزه و انگیزه‌خسته» هم توجه داشته باشیم. گیرم که کارهای شرق‌شناسان همگی یکسره با انگیزه‌های فاسد و مغرضانه صورت گرفته باشد. آیا این بدان معناست که همه یافته‌های آنها نادرست است و ما بی‌نیاز از مطالعه کارهای آنها. فارغ از اینکه انگیزه یک محقق چه باشد ممکن است انگیزه‌های او و نتایج و یافته‌های مفید و کارا باشند. بسیاری از این محققان که من کارهایشان را قابل دفاع می‌دانم هر کدام چند زبان اروپایی و چند زبان شرقی اسلامی می‌دانسته‌اند و می‌دانند و با همت‌های والا و حوصله‌های زیاد و دقت‌های فراوان وارد کار اسلام‌شناسی شده‌اند. برخی از آنها نبوغ زبانی داشته‌اند و برخی اراده‌های بسیار قوی. برخی با عزم جزم از آن طرف دنیا مهاجرت کرده‌اند و به این سو آمدند تا فلان نسخه کتاب را از نزدیک ببینند یا با فلان شخص دیدار کنند. ما به حکم «به گفته بنگر نه به گوینده» هم که شده دست‌کم برویم زبان آلمانی و فرانسه و ایتالیایی یا دست‌کم انگلیسی بیاموزیم تا ببینیم اینها چه می‌گویند و چگونه می‌گویند. البته پس از آن هم شاید نوبت به آن برسد که ببینیم چرا می‌گویند.

۱۷۶

حکمت

قرآن‌علیه
بنیادگرایی

اگر دنبال انگیزه و اهداف مطالعات قرآنی در غرب هستیم باید برویم سراغ انگیزه‌های کلی آن در علوم انسانی و اجتماعی، باید برسید چرا آنها می‌روند سراغ مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، نشانه‌شناسی، تاریخ، نقد ادبی، زبان‌های سامی، ادیان سامی، علوم سیاسی، مطالعات خاورمیانه و نظایر اینها؟ همه اینها رشته‌هایی دانشگاهی است که یک‌جایی و به یک نحوی ممکن است با دین و به‌ویژه دین اسلام گره بخورند. مثلاً در دپارتمان غربی مختص انترپولوزی یا همان مردم‌شناسی اگر یک غربی راجع به قوم عرب کار کند و ناگزیر به نظریاتی درباره‌ی خاستگاه‌های اسلام برسد تکلیف چیست؟ باید دید که او مغرض است یا منصف؟ با چه ملاک و معیاری؟ مگر می‌شود به کسی گفت که درباره‌ی این یا آن موضوع پژوهش نکند؟ و مگر می‌توان در نتایج پژوهش او خدشه کرد مگر با انجام پژوهشی هم‌سنگ کار او؟ بی‌آنکه بخواهم متهم به سادگانگی شوم، باید بگویم واقعیت آن است که پژوهش‌های متعددی درباره‌ی قرآن و اسلام در دپارتمان‌های مختلف دانشگاه‌های گوناگون غربی انجام می‌شود با انگیزه‌های علمی و فارغ از دغدغه‌های ضربه‌زننده به دین اسلام. همان‌طور که در این سو برای برخی از ما خط‌قرمزهایی دینی و اعتقادی وجود دارد، شاید در آنجا هم خطوط قرمزی علمی و تعهداتی آکادمیک وجود داشته باشد که آنها را وامی‌دارد تا دقیق و منصفانه و البته صریح و صادقانه پژوهش کنند.

ویژگی‌های گفتمان معاصر مطالعات قرآنی

چند ویژگی مهم را می‌توان برای گفتمان معاصر مطالعات قرآنی در غرب برشمرد: نخست اینکه این گفتمان علمی است و رهیافت جدلی و ایدئولوژیک کمتر به آن راه دارد. همه افراد فعال در این پژوهش‌ها محققان دانشگاهی و اعضای هیئت علمی در رشته‌های مربوط دانشگاهی‌اند. پژوهش‌های آنها نیز در نشریات ادواری آکادمیک منتشر می‌شود. آنچه در مجموعه مفصل مطالعات قرآنی در غرب منتشر می‌شود عمدتاً مخاطب عام ندارند و چنین نیست که در کتاب‌فروشی‌های کشورهای اروپایی به راحتی یافت شوند. بسیاری از این پژوهش‌ها صرفاً به کار محققان و متخصصان حوزه مطالعات اسلامی می‌آید و تیراژش به زحمت به هزار نسخه می‌رسد. مثلاً همین دائرةالمعارف قرآن لیدن را در نظر بگیرید. آیا انگلیسی‌زبانان به صرف اینکه زبان انگلیسی می‌دانند و نام قرآن به گوش‌شان خورده شروع به خواندن این دائرةالمعارف می‌کنند یا مخاطبان آن محققان و متخصصان این رشته‌اند. در یک کلام، گفتمان مطالعات قرآنی در غرب کاری ترویجی و تبلیغی نیست که بخواهیم در مقام داوری‌اش بگوییم که ضداسلامی است. این قبیل کارها در آنجا کار علمی و آکادمیک به حساب می‌آید و باید با زبان و ادبیات علمی و پژوهشی درباره‌ی آن داوری کرد.

ویژگی دیگر این گفتمان حضور افراد متنوع از ادیان و ملیت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در آن است. در نیم‌قرن گذشته، علاوه بر یهودیان و مسیحیان، مسلمانان بسیاری را می‌بینید که وارد این گفتمان شده‌اند از اروپایی و آمریکایی گرفته تا آفریقایی و آسیایی کنار هم قرار می‌گیرند و شاید اشتراک‌شان فقط همان موضوع همایش است که به‌سادگی درباره‌اش حرف می‌زنند و بحث می‌کنند. این خود یک دستاورد بزرگ است که شاید چندین دهه تلاش و پژوهش زمینه‌ساز آن بوده که حالا چنین مبنای مشترکی شکل گرفته، مجموعه‌ای از روش‌ها و نظریه‌ها تدوین شده، و می‌شود راجع به مسائل مهمی در فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی به زبان علمی حرف زد و به نتایج جدید رسید. شاید دویست سال یا حتی صد سال پیش این اتفاق نمی‌توانست بیفتد.

ویژگی دیگر به محل و فضاهای تولید ادبیات این گفتمان در غرب مربوط است که کاملاً با کشور ما تفاوت دارد. آنجا رشته مطالعات قرآنی یا مطالعات تفسیری یا نظایر اینها دست‌کم تا سال‌های اخیر وجود نداشته، دپارتمان‌ها در آن سو مثلاً شرق‌شناسی یا مطالعات ادیان یا مطالعات خاورمیانه یا زبان‌های سامی یا چیزهایی از این قبیل یا البته مطالعات اسلامی است. مثلاً در یک گوشه‌ای از اروپای غربی یا آمریکای شمالی یک استاد زبان‌های سامی نظریه‌های درباره‌ی زبان عربی دارد که از تباطی با قرآن پیدا می‌کند و زمینه‌ساز رساله‌های تحقیقی درباره‌ی قرآن می‌شود. در گروه مطالعات ادیان یک استاد که متخصص مطالعات مقایسه‌ای ادیان است تحقیقی درباره‌ی نسبت یهودیت و اسلام کرده و دانشجویی مسلمان یا غیرمسلمان آن را پی می‌گیرد و حاصل تحقیقش را در قالب کتاب یا مقاله منتشر می‌کند. یا مثلاً در رشته مطالعات خاورمیانه به اسلام به عنوان یکی از مهم‌ترین ادیان خاورمیانه توجه می‌شود. مقاله‌ها، کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های فراوانی از دل همین گروه‌های خاورمیانه درآمده که بخشی از آنها به اسلام سنتی پرداخته‌اند و بخشی از آنها به اسلام معاصر. بنابراین، تصور ما چنین نباشد که در غرب هم مثلاً دانشگاه قرآن و حدیث هست یا دانشکده‌های مطالعات قرآنی با این مقیاس و ابعاد وجود دارد، یا مثلاً این تعداد دانشجو هر ساله جذب دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم قرآنی می‌شوند.

شما اگر خودتان را به جای یک غیرمسلمان غربی به مثابه ناظر بیرونی بگذارید که می‌خواهد راجع به دین دیگری تحقیق کند، باید توجه داشته باشید که سوالات و مسئله‌های این محقق همچون هر فرد دیگر از یک‌سری دانسته‌ها و انگاشته‌های پیشین او برمی‌خیزد. محقق غربی با ذهنیت نقد تاریخی و فرض مطالعه مقایسه‌ای ادیان به قرآن می‌نگرد. او به مسئله شفاهی یا مکتوب بودن متون مقدس اسلامی توجه دارد. او به علل و اسباب گسترش روزافزون اسلام در سال‌های نخست اهمیت می‌دهد. فرآیند وحی بر پیامبر اسلام و تفاوت آن با وحی‌های پیشین

برایش سؤال است. پراکندگی موضوعی قرآن، اختلاف قرائت‌ها و گویش‌ها و کتابت‌ها همگی از دغدغه‌های یک محقق مطالعات دین و به‌ویژه محقق مطالعات اسلام است.

تحول در مطالعات قرآنی

از نیمه قرن بیستم به این سو وضع مطالعات اسلامی به‌طور عام و مطالعات قرآنی به‌طور خاص واقعاً تفاوت کرده و این جریان با شتابی زیاد در حال حرکت است. این تحول اسباب و زمینه‌های متعددی دارد، از جمله فروپاشی امپراتوری عثمانی و تغییر نقشه جغرافیایی جهان، وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم، پایان دوره استعمار، فزونی مهاجرت مسلمانان به کشورهای غربی، پیشرفت وسایط نقلیه عمومی و وسایل ارتباط جمعی، رواج نسخه‌های چاپی قرآن و نظایر این‌ها. در این دو سه دهه گذشته وضع چنین است که وقتی در جلسه یا کلاسی در مقطع دکتری در لندن یا برلین یا پاریس چند دانشجو می‌نشینند ممکن است یکی از آنها جوان مسلمانی عرب باشد، دیگری زنی آلمانی و مسیحی که علاقه‌مند به اسلام است، دانشجوی دیگر آلمانی ترک‌تبار، و آن دیگری یک خانم محبچه آمریکایی و دیگری از مسلمانان آفریقایی تبار فرانسه. استاد هم ممکن است مسلمان یا مسیحی یا از هر دین دیگری باشد. واقعاً چنین تنوع و تکراری در فرهنگ‌ها و ادیان و قومیت‌ها چه نتیجه‌ای خواهد داشت، با چنین وضعیتی، از یک سو به نظر می‌رسد که دیگر نمی‌توان با روش‌های سنتی و جدلی از مفاهیم اسلامی و قرآنی سخن گفت و از دیگر سو، شاید بهتر بتوان فهمید که نوشته‌های غربیان در مطالعات اسلامی تا چه حد هم‌دلانه‌تر و برای مسلمانان ملموس‌تر شده است.

غرب‌ی که یکپارچه نیست!

بعنوان نکته پایانی مایل‌ام به این موضوع مهم توجه دهم که ما یک چیز بسته‌بندی‌شده مشخص و معین بنام «غرب» نداریم که بتوانیم به‌سادگی از این صحبت کنیم که مثلاً در حوزه مطالعات قرآنی - غرب چنین می‌گوید یا چنان. باید تنوع و تکرار حکم در مطالعات قرآنی در غرب را به‌مثابه یک واقعیت پذیرفت. زبان یک نوشته نمی‌تواند معیار غربی یا اسلامی بودن آن باشد، چه‌بسا کتاب یا مقاله‌ای انگلیسی را مسلمانی مقیم غرب با مبانی کاملاً اسلامی و مدافعه نوشته باشد. افزون بر این، نوشته‌ای که در بریتانیا یا ایالات متحده منتشر می‌شود با نوشته‌ای که در آلمان یا فرانسه چاپ می‌شود متفاوت است. مگر ما که در ایران درباره‌ی قرآن حرف می‌زنیم و دست‌اندر کار «مطالعات قرآنی» هستیم، همه بر یک سبک و سیاق و با مبانی مشترک و روش‌های یکسان می‌نویسیم که توقع داریم در جای دیگری وضع چنین باشد. برخی از استادان آلمانی به‌هیچ‌وجه سر سازگاری با برخی استادان آمریکایی و کانادایی و بریتانیایی (یا به‌اصطلاح آن‌گلو آمریکایی‌ها) ندارند و شاید به‌یک‌معنا با آنها اختلاف مبنایی داشته باشند. فرانسه خود دنیایی دیگر است و پر از مکاتب گوناگون فکری و فلسفی و ادبی که ممکن است هر قرآن‌پژوه بالیده در آن فرهنگ را تحت تأثیر قرار دهند. ایالات متحده هم قصه دیگری دارد؛ گاهی شماز دانشگاه پرینستون حرف می‌زنید و گاه از دانشگاه شیکاگو و نوبتی دیگر از دانشگاه نوتردام. فضای این‌ها با هم متفاوت است و بین خود آنها اختلافات زیادی وجود دارد. در میان فعالان حوزه مطالعات قرآنی افرادی وجود دارند که اگر چه مسیحی‌اند اما شخصیتی دین‌دار و دین‌خو دارند و همچون مسلمانان سنتی برای قرآن احترام و جایگاه ویژه‌ای قائل‌اند. در مقابل، ممکن است قرآن‌پژوهی پیش‌تر کشیش مسیحی بوده باشد و در جایی مطلبی متعصبانه در نقد اسلام هم نوشته باشد. اما واقعیت جالب‌توجه در این میان آن است که رهیافت آکادمیک و اخلاق حرفه‌ای همه این افراد را در گفتمانی واحد در قالب همایش‌ها و نشریه‌ها و مثلاً در اثری مثل دائرةالمعارف قرآن کنار هم می‌نشانند و مجموع آنها در کنار یکدیگر نماینده گفتمانی واحد با صداها و مختلف می‌شوند.

نتیجه: لوازم مطالعه و شناخت و سپس نقد آثار قرآنی‌شناسی غرب

غرض من از طرح این بحث تأکید و تشویق بر مطالعه و مطالعه و مطالعه آثار تولیدشده در حوزه مطالعات قرآنی در غرب است. باید زبان‌های اروپایی را آموخت، باید با مبانی و روش‌های این محققان آشنا شد، باید نقد تاریخی را درک کرد، باید بر زبان‌های سامی اشراف داشت، باید از تاریخ‌پژوهی و باستان‌شناسی و سکه‌شناسی و کتیبه‌شناسی و خط‌شناسی اطلاع داشت. در چنین شرایطی است که می‌توان دریافت که هر یک از این محققان از کدام ابزار برای بازسازی تاریخ اسلام و فهم قرآن استفاده کرده و کدام‌یک موفق بوده و کدام‌یک توفیقی نداشته است. امروزه روز حرف‌های کلی، نقدهای ایدئولوژیک و ادبیات جدلی راه به جایی نمی‌برند. آگاهی عمیق نسبت به این مطالعات است که ما را از درافتادن به ورطه به‌اصطلاح «نقد» (یعنی همان نوشته‌هایی که به اسم «نقد آثار خاورشناسان» رواج دارند) نجات می‌دهد. با مطالعه دقیق این آثار طبعاً نمی‌توانیم به راحتی رساله دکتری بنویسیم با عنوان مثلاً «شبهات مستشرقان درباره‌ی اعجاز یا جمع و تدوین قرآن» و در واقع، کمی محتاطانه‌تر و متواضعانه‌تر درباره‌ی این گفتمان پژوهشی سخن خواهیم گفت. نمی‌خواهم بگویم که در پژوهش‌های غربیان همه چیز عالی است؛ هرگز خود غربیان هم درباره‌ی خودشان چنین چیزی نمی‌گویند، در میدان عمل و در مجلات و در مقالات نقد و بررسی کتاب‌ها به قدر کفایت درباره‌ی کتاب‌ها داوری می‌شود و گاه به‌اصطلاح پنبه یک کتاب زده می‌شود و گاه نیز کتابی تحسین می‌شود؛ در مقالات تخصصی نیز احیاناً پاسخ‌هایی به نظریات مختلف داده می‌شود. این خاصیت ذاتی کار علمی است. نظر به‌های محققان غربی در مطالعات قرآنی - هر چه باشد - همراه با نقدهای آنها در تاریخ «مطالعات قرآنی» به‌مثابه رشته‌ای آکادمیک باقی خواهد ماند ■